



{ ۴۰ } ای فرزندان اسرائیل، به یاد آرید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم و به عهد من وفا کنید، که به عهد شما وفا می‌کنم و تنها از من بیندیشید.

{ ۴۱ } و به آنچه من نازل کرده (در دسترس گذاردم) که تصدیق کننده چیزی است که با شماست، ایمان آرید و نخستین کافران به آن نباشید و آیات مرا به بهای ناچیز مفروشید و تنها از من پروا گیرید.

{ ۴۲ } و حق را به باطل درنمایید، و حق را با آنکه می‌دانید کتمان مکنید.

{ ۴۳ } و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

شرح لغات

ابن: پسر. از «بناء» آمده برای آنکه بنایی بر پایه زندگی پدر است.

اسرائیل کلمه‌ای عبری است. گویند از «آسر»، به معنای بنده یا گزیده، و «ایل»، به معنای خدا، ترکیب یافته و نام یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است. بعضی گویند به معنای فرمانده مجاهد با خداست. صاحب قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس آمریکایی، می‌نویسد: «اسرائیل (کسی که بر خداوند مظفر گشت) یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارعه [کشتی گرفتن] با فرشته خدا، در «فنیئیل، بدان ملقب گردید.» اسرائیل، اسرال، اسراییل هم خوانده شده است.»

ذکر: به یاد آوردن و توجه نمودن، به زبان آوردن، شرف، دعا، کتاب دینی را هم ذکر گویند.

وفا: انجام دادن و نگهداشت عهد و پیمان.

رهبت: ترس همراه با خشوع در برابر عظمت و مؤاخذه.

ثمن: بدل در معامله، عوض، اعم [از اینکه نقد باشد یا جنس]، قیمت، ارزش واقعی.

لبس: (به فتح) اشتباه کاری، آمیختن حق را به باطل. به ضم لام [لبس]: پوشیدن جامه، درنگ کردن، بهره گرفتن.

باطل: مقابل حق، بیهوده، فاسد.

کتمان: پنهان داشتن حق و سیری که شایسته آشکار کردن است.

رکوع: فروتنی، سرخم کردن.

خطاب یهود به عنوان «بنی اسرائیل» برای یادآوری آن پدر عالیقدر گزیده خدا و دیگر پدران بزرگوار قوم است، تا شاید با این یادآوری، آن دوستی، وابستگی، توحید و راه و روش را زنده گردانند. نعمت مضاف و موصوف (نعمتی الّتی) نعمت پیامبری، وحی و شریعت است که منشأ وحدت، عزت، آسایش و دیگر نعمت‌ها گردید. یادآوری برای این است که وضع کنونی خود را با آن مقایسه کنند و با این مقایسه علل آن عزت و این نکبت را به خوبی دریابند.

«أوفوا بعهدی» شرط و تعهد، وعد و وعید پس از هبوط و عهد مخصوص خداوند است که در تاریخ بنی اسرائیل تحقق یافت: این‌ها در دنیای هبوط، انحطاط و کفر عمومی، تا آنجا که از هادیان پیروی کردند، راه ترقی و صعود را پیش گرفتند و امنیت یافتند. همین که آیین‌های خدایی را وسیله شهوات و هواها قرار دادند و دسته دسته شدند، نخست در میان خود دچار دشمنی و ترس گردیدند و قدرت دینی را برای ناتوان کردن یکدیگر به کار بردند؛ آن‌گاه قهر ملل همسایه بر سرشان تاخت و پراکنده و زبونشان ساخت. حفظ عقیده توحید و پیروی از پیامبران، عهدی است که



در کتاب و به حَسَبِ فطرت و تجربه‌های تاریخی، خداوند از آن‌ها و از هر امتی که دارای آیین خدایی است، گرفته است؛ و عزّت، قدرت و آسایش، عهدی است که وفاکنندگان به عهود خدایی با خدا دارند.

«و اِیّای فارهون». تقدیم ضمیر منفصل با ضمیر متکلم محذوف - که کسره نون [فارهون] به جای آن است - حصر مؤکّد را می‌رساند: «تنها از قدرت و قهر من اندیشناک باشید». چون تنها از خداوند و قهر او اندیشناک شدید و در برابر او تسلیم گردیدید، خوف و حزنی (که در آیه هبوط بیان شد)^۱ از دل‌های شما برود؛ و چون از قهر و مؤاخذه خداوند خود را ایمن دانستید و از او روی گردانیدید، از هر چه و هر که، در وحشت و هراس به سر می‌برید.

«وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ...». ایمان به آنچه نازل کرده، نخستین عهد خداوند است.^۲ «فمن تبع هدای» همین عهد ایمان است، چون پیروی درست نتیجه و فرع ایمان می‌باشد. پیامبرانی که از میان بنی اسرائیل برانگیخته شدند و چشم آن‌ها را به کتاب و وحی باز کردند، نمایندگان خداوند برای تحکیم عهد فطرت بودند. «انزال» پایین آوردن و در دسترس قرار دادن آنچه برتر از عقل و ادراک آدمی است، خود دلیل ایمان به آن است؛ ما، در «بما أنزلت» که مقصود قرآن است، مبهم آمده تا مشعر بر این باشد که آنچه اکنون نازل شده صورت کامل‌تر و جامع‌تر همان حقیقتی است که پیش از این به صورت‌های گوناگون نازل گشته است؛ این ایمان اصل و ریشه نعمت‌های دیگر است که خداوند بر بنی اسرائیل ارزانی داشت:

«مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ»، همین قرآن است که آیین گذشتگان را تصدیق می‌کند و اصول دعوت و شرایع آن‌ها را زنده می‌دارد و حال و آینده را با گذشته پیوند

۱. ن. ک. به آیه ۳۸ همین سوره.

۲. همان.



می دهد؛ در همان زمان که اوهام، خرافات و هواها چهره دعوت پاک و آیین تابناک پیامبران را پوشانده بود و رابطه پیروان دین با اصول آن هر چه بیشتر قطع می شد، با برانگیخته شدن این پیامبر و نزول این کتاب، چهره دعوت پیامبران آشکار شد و دین حق بر پایه های خود استوار گردید. اگر تصدیق این «مصدق» نبود، نه برای آیین گذشتگان دلیل و برهانی بود و نه اصول و شرایع حق آن ها متمایز و آشکار می گردید.

«ولا تکنوا أول کافر به». در محیط ظهور این رسالت، انتظار می رفت که یهود، با آن سوابق و پیش بینی ها، نخستین مؤمن باشند؛ چون مشرکین آشنایی و سابقه با پیامبری و شریعت نداشتند و در حال کفر و شرک به سر می بردند و در همین حال باقی بودند؛ و نصارا از محیط این دعوت به دور بودند، امید به ایمان یهود مدینه می رفت که در حال انتظار به سر می بردند و مردم مشرک، به خصوص اهل مدینه، را امیدوار و منتظر گذارده بودند. [انتظار نمی رفت] این ها که اول مؤمن نبودند دیگر نمی باید اول کافر باشند! ضمیر «به» راجع به «بما» است و اشاره به این است که کفرتان به آنچه نازل شده در حقیقت کفر به دینی است که خود را وابسته به آن می دانید. به راستی کفر و سرپیچی یهود از اسلام منشأ پراکندگی و سرگردانی مردم دنیا گردید و دعوت پیشوایان بزرگ را که موجب هدایت و وحدت ایمان است، در نفوس مردم سست کرد و چه آثار بدی پیوسته برای مردم جهان به بار آورد!

«ولا تشتروا بآیاتی ثمناً قليلاً». آیاتی که مورد معامله قرار می گیرد شریعت، کتاب، معابد، شعائر و لباس دین است که باید خلق را به یاد خالق اندازد و همه را در رشته خدایی دین با هم مربوط گرداند و نفوس را تربیت کند و عقل ها را برانگیزد. این آیات است که چون در تصرف مردم دنیاپرست قرار گرفت، در برابر مال و هوا [ی نفس] فروخته می شود. ارزش این آیات به قدر ارزش نفوس آدمی است که



از هر چیز دیگر ارزنده تر است و به دست چنین مردمی چون کالای بی ارزش در رهگذر بازار دنیا پرستان گذارده می شود. چون آیین و آیات خداوند وسیله زندگی [قرار گرفت] و به صورت کالا درآمد، اثرش جهل و پراکندگی و ستم می گردد و خاصیت اصلی خود را از دست می دهد و برای مردمی موجب نفرت و رمیدگی می شود. در این معامله و در برابر هواها، هم دین و آیین پیامبران دگرگون می شود و مردم از آن برمی گردند، هم استعداد های بشری زیان می بیند، هم ادراکات و معلومات فطری از میان می رود. باید هوشیار باشند که در برابر از دست دادن این سرمایه های معنوی هر چه به دست آورند اندک و ناچیز است. آن مردمی که گوهر آیات را در معرض معامله قرار می دهند مردمی ناتوان و خودباخته در مقابل قدرتمندان و دنیا داران اند. و هر چه هراس از مردم دنیا را بیشتر به دل راه دهند، از خدا و مؤاخذه او بیشتر غافل می گردند؛ و هر چه اندیشه از مؤاخذه خداوند بیشتر باشد، ترس و خودباختگی در برابر مظاهر شهوات و قدرت دنیا کمتر می شود. به همین جهت، در پایان به صورت حصر فرمود: «وایای فأتقون». معنای تقوا، چنان که گفته شد، اندیشناک بودن و پروا داشتن است و با «رَهَبَت» فرق دارد.

«ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق». چون حق همان حقیقت ثابت و واقع است و خود به خود از عقول پوشیده نمی ماند، ولی اگر با باطل آمیخته شد، می توان آن را کتمان کرد و از انظار مردم پوشاند و ذهن ها را منحرف کرد. از امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «پس اگر باطل از آمیختگی به حق خالص شود، حق بر جویندگان آن پوشیده نمی ماند؛ و اگر حق از آمیختگی به باطل خالص گردد، زبان دشمنان از آن کوتاه می شود؛ ولی مشتی از این و مشتی از آن گرفته در هم می آمیزند و آن گاه [به صورت حق] نمایانده می شود؛ اینجاست که شیطان بر اولیای خود چیره می شود و مردمی که [از پیش] مشمول عنایت مخصوص خداوند قرار



گرفته‌اند از آن نجات می‌یابند»^۱.

حق را با آمیختن و مشتبه ساختن با باطل می‌توان پوشاند و کتمان کرد، و می‌توان با پوشاندن حق به لباس باطل آن را کتمان کرد (بنا بر اینکه مقصود از «لبس» پوشاندن باشد). احتمال دیگر در آیه این است که لباس حق را به پیکر باطل می‌آرایید. ولی این احتمال با کتمان درست در نمی‌آید.

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ...». پس از سه امر به یادآوری نعمت، وفای به عهد و ایمان به آنچه نازل شده است و سه نهی: از نخستین کافران شدن، آیات خدا را به ثمن ناچیز فروختن، حق را در لباس باطل پوشاندن [یا حق را با باطل درآمیختن]، عمل به این سه امر فرموده: اقامهٔ صلاة، ایتاء زکاة و رکوع با راکعین. این سه دستور گویا جامع دعوت عملی همهٔ پیامبران است. اقامهٔ صلاة، به یادداشتن و به کار انداختن قوای نفسانی و ارتباط و پیوند با پروردگار است.^۲ ایتاء زکات پیوند [میان] نفوس است به وسیلهٔ دادن مال در راه خدا. در اثر این گونه رابطهٔ مالی، افراد و طبقات باهم می‌پیوندند و رو به رشد، اصلاح و پاکی می‌روند: [توجه کنیم که] «زکات» [در لغت به معنی] نمو زراعت، صلاح و نعمت و پاکی زمین است؛ حقیقت و روح «صلاة» که رابطهٔ با خداوند و خضوع در برابر عظمت و فرمان اوست، منشأ این گونه رابطهٔ رحمت و خیر با خلق می‌شود. و این حقیقت، به صورت‌های مختلف، در شریعت همهٔ پیامبران بوده است. با این رابطه با خدا و خلق است که مردمی در یک صف درمی‌آیند و امر سوم پیش می‌آید: با رکوع کنندگان رکوع کنید، خود را در این صف آرید و به این حزب بپیوندید و از آنان جدا نمانید. شعار و عنوان این حزب،

۱. «فلو أنّ الباطل خلس من مزاج الحقّ لم يخف على المرتادين ولو أنّ الحقّ خلس من لبس الباطل انقطعت عنه السنّ المعاندين، ولكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيمزجان؛ فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه و ينجوا الذين سبقتم لهم من الله الحسنی»، نهج البلاغه، خطبة ۵۰.

۲. ن. ک به آیه ۳ سورة بقره.



خضوع دسته جمعی در برابر حق است. یا مقصود از رکوع نماز است: همه در صف عبادت جامع مسلمانان درآید: چه، صورت نماز در رکوع ظاهر می شود و با انجام رکوع معلوم می گردد که شخص در حال نماز است و رکوع رکن مهم نماز است. بدین جهت به فصول نماز «رکعات» گفته شده است، (نه قیامات و سجدهات) نمازگزار، پس از توجه و انصراف از غیر و تذکر، همین که عظمت را درک کرد در برابر آن سر خم می کند. این جمله گویا دعوت عمومی قرآن است تا همه مردمی که در برابر خداوند و فرمان او گردن می نهند در یک صف درآیند: با توسعه معنای رکوع، [این فرمان] شامل همه موجودات می شود، از عالم عقول و نفوس و طبیعت - مانند تسبیح: ﴿و ان من شیء الا یسبیح بحمده﴾^۱ - با اقامه صلاة و ایتاء زکات آدمی با همه عوالم هماهنگ می شود، چون همه موجودات از یک سو مرتبط با خالق و از سوی دیگر امداد به خلق می کنند و در برابر مبدأ خاضع و فرمانبرند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «و هیچ چیز نیست مگر آنکه به ستایش و سپاس او شناوری می کند و او را پاک می داند». الاسراء (۱۷)، ۴۴.